

آنکه خدا به معنای قادر متعال باشد، روح زیبای هستی است، روح زیبای نه چندان آگاهی که توان سخن گفتن که هیچ، بلکه چندان توانی برای شنیدن هم ندارد؛ چه رسد به اینکه بخواهد اعتراض و انتقادی بشنود یا مسئولیت شردر هستی را بر عهده بگیرد.

اما اگر به سراغ سرگذشت داستان مدرن فارسی برویم که سرآغازش در حوالی اواخر قرن نوزدهم و مصادف با دوران اوج شهرت و رواج آثار رمانتیک در جهان است، می بینیم که هر چند لحن و سبک عاطفی بر آثار داستان نویسان نخستین ایران غلبه دارد، اما عمیق ترین انتقاد هایشان نهایتاً ساحت اجتماعی و سیاسی را هدف می گیرد. آثاری چون ستارگان فریب خورده آخوندزاده و سیاحت نامه ابراهیم بیگ زین العابدین مراغه ای و تهران مخوف مشفق کاظمی، هر چند نمی توان آن ها را کاملاً رمانتیک یا رئالیستی دانست، با ابراز شدید عواطف و احساسات دل مخاطب را به حال شخصیت های مظلوم داستان که نظام اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آن ها را به روزگار سیاه نشانده است می سوزاند. اما در جامعه ای که قدرت نهاد دین چنان گسترده و البته مردمی است که رهبری انقلاب باطناً تجدد خواهانه مشروطه نیز در دست روحانیت است، تقابل با خدا یا حتی اعتراض مختصری به او مطلقاً بی معناست. البته که در همان زمان رودر رویی روشنفکری تجددگرا و روحانیت سنتی به سرعت به هربهانه ای چه در عرصه سیاست و چه در عرصه ادبیات بروز می کند. مثال هایی از این رودر رویی را می توان در اشعار هجوآمیز علیه کسانی چون شیخ فضل الله نوری و سید حسن مدرس یا در بعضی چرندپرندهای دهخدا یا فارسی شکر است جمال زاده و بسیاری از آثار نویسندگان بعدی به صراحت دید. اما سخن ما نه از اصلاحات دینی یا انتقاد به نهاد دین، بلکه از اعتراض به خداست. در دوران پس از مشروطه، زمانی که با سیاست گذاری فرهنگی حکومت پهلوی بنیان مدرنیته به مرور در ایران پاگیری و فراگیری می شود، ادبیات داستانی ما سریعاً روبه جریان رئالیسم و حتی گاه جریان های پیش روتری مثل سوررئالیسم می آورد. در چنین دورانی که نویسنده اصولاً خود را در جایگاه اندیشمند مدرن تعریف می کند،

که انسان عصر نسانس و روشنگری، در مقابله با تباهاکاری قدرت دینی (کلیسا) روبه این قیام آورد. رودر رویی با قدرت دینی طبعاً چندان از مقابله با دین و سپس معارضه با خدا فاصله نمی گیرد. تاریخ بشر مدرن، از گسترش جریان پروتستان مسیحی در قرن شانزدهم و سپس تنوع جریان های فکری الهیاتی در قرن هجدهم و سپس تر جریان های نیهیلیستی و بعد پست مدرن، این فرایند تدریجی را به خوبی نشان می دهد.

اما در این مقال سخن از هنر و به ویژه ادبیات و ویژه تر مان است. هنر حاکی از سرزمین هنرمند است و هنرمند چشمه ای از حوضه زیرزمینی جامعه و زمانه اش. به همین سبب است که اغلب در آثار هنری چیزهایی را می توانیم دریابیم که در ظاهر و علن جامعه و تاریخ نشانی از آن ها نیست یا پوشیده تر و دیرتر به چشم می آید. هنگامی که در آغاز قرن نوزدهم گوته آلمانی در فوست و لرد بایرون و ملی شلی انگلیسی در قابیل<sup>۲</sup> و فرانکشتاین<sup>۳</sup>، گاه به اشارت و گاه به صراحت، عدالت و قادیت خالق را زیر سؤال می برند، بسیار پیش تر از آن است که کسی جرئت کند در عرصه عمومی یا در حوزه مباحث کلامی و فلسفی صراحتاً در عدالت خداوند تشکیک کند. یادآور شویم که پرسش های تردیدآمیز کیرکگور قریب به سی سال و فریاد بلند «خدا مرده است»<sup>۴</sup> آنچه حدود شصت سال پس از انتشار داستان های مذکور بوده است. جالب آن است که هر سه اثر داستانی یادشده ذیل جریان رمانتیک شکل گرفته اند که بر بنیاد بیان احساسات ناب بشری وای چارچوب های محافظه کارانه عقلانی و سنتی است. از همین روست که نشان می دهند انسان مدرن قرن هجده و نوزده میلادی - که هنوز مدرنیته اش چندان به مناطق دیگر دنیا سرایت نکرده - چگونه در ویژگی های ذاتی قادر متعال تردید کرده و عزم بردارفتادن با او دارد. واضح است که وقتی ادبیات مدرن از این دوران می گذرد و به قرن بیستم و بیست و یکم می رسد، دیگر اساساً با خدا کاری ندارد و حتی اگر در دل به او ایمانکی دارد، در زندگی و ذهنش نقشی ایفا نمی کند. آنچه در جریان های معنویت گرای ادبیات دوران متأخر می بینیم، از قبیل کارهای ژید و هسه و کوئلیو و حتی شافاک و غیرهم، بیش از

### غیبت مطلق خدا

The Absolute Absence of God,  
Steven Schroeder, 2017



اگر خداوندی هست پس این همه نکبت برای چیه؟ این همه بدبختی و شر که از سروروی کائنات می باره واسه چیه؟ کجاست رد پای آن قادر محض؟ چرا این قدر چیزها آشفته و زجر آورده؟ کجاست آن دست مهربان که هرچه صدایش می زنند به کمک هیچ کس نمی آید؟<sup>۵</sup>

خدا، یا به تعبیر دقیق تر، قادر مطلق متعال، همواره پناه و آرام بخش فکر و جان بشر بوده است. نه تنها در ساحت فردی، که در ساحت اجتماعی نیز، حداقل در جوامع قدیم، شاکله جامعه بر بنیاد دین - که نظام فکری صادره از سوی خداست - نظام می یابد. اما با ظهور مدرنیته و قیام تدریجی انسان در برابر خدا، دین اساساً از ساحت اجتماعی به کنج خانه دل مؤمنان رانده می شود. مشهور و البته معتبر است